



غلامرضا گلی زواره

اشاره

بخش اول این مقاله در شماره ۱۵۴ ماهنامه مبلغان منتشر شده است و در آن، ضمن اشاره به فضیلت پاسداری و جانبازی در راه تعالی ارزشهای دینی، اشاره‌ای به جانبازان صدر اسلام و جنگهای بدر و احد شد و اکنون در ادامه آن مباحث، مطالبی را به مبلغان گرامی تقدیم می‌کنیم:

حماسه‌سازان جمل و صفین

حضرت علی علیه السلام بعد از ۲۵ سال برکناری از رهبری امت مسلمان، به اصرار مردم در رأس جامعه اسلامی قرار گرفت. زمامداری امام از سال ۳۵ هجری شروع شد و چهار سال و نُه ماه ادامه یافت.

حضرت علی علیه السلام در خلافت، روش پیامبر صلی الله علیه و آله را به کار گرفت و تحولات اجتماعی و سیاسی گسترده‌ای به وجود آورد. آن حضرت می‌فرمود باید صاحبان فضیلت که به حاشیه رفته‌اند، پیش افتند و آنان که به ناروا پیشی گرفته‌اند، کنار بروند و در واقع، حکومت او یک حرکت انقلابی بود.^۱

عناصر مخالف که منافع خود را با روش انقلابی آن حضرت در خطر دیدند، از هر سوی، علم آشوب برافراشتند و جنگهای خونینی به راه انداختند. شیوه آن

۱. شیعه در اسلام، علامه طباطبایی، داراحیاء الکتب العربیه، قاهره، ۱۳۷۸ق، ص ۱۵ و نهج البلاغه، ترجمه سیدعلی نقی فیض الاسلام، اسلامیه، تهران، ۱۳۵۱ش، خطبه ۱۶.

حضرت در تقسیم بیت المال و عدالت محوری اش، طلحه و زبیر را آشفته ساخت و آنان بنای تمرّد و نافرمانی گذاشتند و به بهانه زیارت کعبه از مدینه به مکه رفتند و عایشه، همسر پیامبر ﷺ را با خود همراه نمودند و جنگ جمل را به راه انداختند.^۱

سبب جنگ دوم که نبرد صفین نامیده شد و یک سال و نیم طول کشید، طمعی بود که معاویه در غصب خلافت داشت. او نیز به بهانه خونخواهی خلیفه سوم، این جنگ را بر پا کرد که در این واقعه بیش از یکصد هزار نفر کشته شدند.^۲

عده ای از صحابی پیامبر ﷺ و حضرت علی علیه السلام در این نبردها جانفشانیهای ارزنده ای نشان دادند که به نمونه ای از این جانبازان اشاره ای خواهیم داشت:

۱. مسلم مجاشعی:

در سپاه امیر مؤمنان علیه السلام افرادی لباس رزم پوشیده اند که جانشان لبریز از ایمان

است؛ یکی از آنها جوانی عجم و از دوستان حذیفه بن یمان است که در ایام فرمانداری حذیفه در مدائن، وی را از احوال عده ای از منافقان و غاصبان خلافت، آگاه ساخت. آن مرد در حق امیرالمؤمنین علیه السلام بصیرت یافت و دشمنهای او را شناخت و در جنگ جمل به آن حضرت پیوست. امام، قرآن به دست گرفت و فرمود: کیست که این قرآن را بر مردم عرضه بدارد و حکم آن کلام الهی را بر آنان بخواند؟ مسلم، قرآن را از حضرت گرفت و به میدان رفت. مولای پرهیزگاران فرمود: ای جوان! این وظیفه سنگین و پرمخاطره ای است و هر کس برای اجرایش روانه گردد، بازگشتی ندارد. مسلم با آرامشی توأم با شادمانی عرض کرد: ای بزرگوار! گوارتر از این چیست که در راه اطاعت از شما کشته شوم و نامم در ردیف جانبازان راه حقیقت نوشته شود.

یاران امام با نگاهی مهربان، مسلم را بدرقه کردند. او با صدایی رسا و استوار فریاد زد: ای مردم! این کتاب خدا است؛ امیرمؤمنان، شما را به کلام وحی و حکم آن فرا می خواند؛ پس به راه حق بازگردید و طبق موازین قرآن عمل کنید!

سپس یاران شتر سرخ مو به سویش

۱. نبرد جمل، شیخ مفید، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، نشر نی، تهران، چاپ اول، ۱۳۶۷ ش، ص ۱۳۴ - ۱۳۷.

۲. ر.ک: تجلی امامت، سید اصغر ناظم زاده قمی، دفتر نشر الهادی، قم، چاپ اول، ۱۳۷۲ ش، ص ۴۷۸ - ۵۰۰.

تیری که از اطراف سرش عبور می‌کرد، او را برای پرواز مهیا می‌ساخت؛ او آمده بود تا تمام هستی خود را به ولی نعمتش تقدیم کند و با رشادتی شگفت‌انگیز، قوای دشمن را به خاک ذلت و هلاکت می‌افکند. وقتی در اطراف خود، سرهای شکافته و بدنهای چاک‌چاک یاران را مشاهده می‌کرد، آرزو می‌کرد او هم یکی از آنان باشد.

در این گیر و دار، سوزشی در چشم خود احساس کرد و خون از حلقه چشمش بیرون ریخت و خواست خون‌ریزی را با دستانش مهار کند. وی در این میان که از نعمت یک چشم محروم گردیده بود، گفت: ای کاش آن دیده دیگرم چون این یکی می‌شکافت و نابینا می‌شدم و بدون عصاکش در میان مردم راه نمی‌رفتم! ای کاش پایم قطع می‌گشت و دستم می‌شکست و بعد از شهادت مطّرف و سعد و مستنیر بن خالد زنده نمی‌ماندم که مردانه جنگیدند!^۱

۳. علقمة بن قیس:

او یکی از افراد قبیله نخع در همدان

تاختند و دست راستش را از پیکرش جدا کردند؛ اما وی با صلابت ایستاد و با دست چپ، قرآن را به دست گرفت. آن سنگدلان دنیاطلب، دست چپش را هم قطع کردند؛ اما او تسلیم نشد و قرآن را با بازوانش به سینه چسبانید؛ در حالی که به خونس آغشته گردیده بود. این بار، گروهی بر او یورش بردند و با ضربات شمشیر، پیکرش را قطعه قطعه کردند.^۱

۲. بشر بن عسوس یا عشوش

طائی:

سپاه اسلام در نبرد صفین با یورش برق‌آسا، ضربه‌ای سخت بر پیکر سپاه حمزة بن مالک فرود آوردند. بشر بن عسوس و با حرکت‌های موزون در میان دشمن می‌چرخید و رجز می‌خواند و می‌گفت: ای مردان قبیله طی! در دشتهای کوهساران! با کلاهخود، زره، نیزه و شمشیرهای آبدار، قیام کنید و خصم را درهم بکوبید و هلاک نمایید؛ زیرا شما قهرمانانی دلاورید.

هر تیغی که به سویش می‌آمد و

۱. نبرد جمل، شیخ مفید، ص ۲۳۴ - ۲۳۲؛ تحفة الاحباب، محدث قمی، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۷۰ ش، ص ۵۰۰؛ تذکرة الخواص، سبط ابن الجوزی، منشورات مطبعة الحیدریه، نجف، ۱۳۸۲ ش، ص ۷۱ - ۷۲.

۲. پیکار صفین، نصر بن مزاحم منقوی، ترجمه پرویز اتابکی، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، تهران، چاپ اول، ۱۳۶۶ ش، ص ۳۸۲ - ۳۸۳.

وی در سال ۶۱ هجری درگذشت.^۱

۴. شریک بن اعور:

وی فرزند عبد الله حارثی بصری از بزرگان شیعه و رئیس قوم خود بود. شریک در اعتقادات خویش استواری خاصی داشت و به دلیل روش نیکو، بزرگواری و خوش‌خویی، دوست و دشمن او را تکریم کرده‌اند. شریک در نبرد صفین همراه امام علی (ع) بود و فرماندهی بخشهایی از سپاه حضرت را برعهده داشت. وی در این نبرد از خود تواناییهای قابل ملاحظه‌ای نشان داد و گویا در خاتمه نبرد زخمهایی برداشته بود. ایشان بعد از شهادت امیر مؤمنان (ع) در ملاقات با معاویه، به مذمت این جرثومه ستم و غاصب خلافت پرداخت.

شریک در بصره از اقتدار و نفوذ اجتماعی و معنوی برخوردار بود؛ از این رو وقتی ابن‌زیاد (حاکم بصره) از جانب یزید به حکمرانی کوفه منصوب شد، شریک و عده‌ای دیگر را با اجبار و فشار و تهدید به کوفه آورد تا مبادا قیام اهالی بصره را رهبری کنند. چون شریک، مسیر بین بصره

و از اصحاب وارسته امیر مؤمنان (ع) است که در نبردهای آن حضرت با متجاوزان ستم‌پیشه شرکت داشت. علقمه، مردی فقیه بود و در قرائت قرآن مهارت داشت و در این باره نزد عبد الله مسعود شاگردی کرده بود. چون آوازی جذاب داشت، ابن مسعود، قرآن را می‌گشود و به علقمه می‌گفت بخوان؛ که از پیامبر اکرم (ص) شنیدم که فرمودند: «حُسْنُ الصَّوْتِ تَزِينُ الْقُرْآنِ؛ صدای خوش، زینت قرآن است». علقمه، مردی پارسا و پاکدامن بود و به دنیا و جلوه‌های آن رغبتی نداشت. بعد از وفات ابن مسعود به وی گفتند: امامت مسجد محل را بپذیر تا پس از اقامه نماز، احکام و موازین دین و شرع را از تو بپرسیم. گفت: دوست ندارم مردم، نام مرا بر زبان آورند. همچنین به علقمه گفتند: نزد فرمانروایان و والیان برو تا شما را به فضل و دانش بشناسند. گفت: در این صورت، از دنیای آنان چیزی به دست نمی‌آورم مگر آنکه ایشان بهتر از آن یعنی دینم را از من می‌گیرند.

علقمه در نبرد صفین در رکاب امیر مؤمنان (ع) با دشمنان جنگید تا آنکه یکی از پاهای خود را از دست داد. سرانجام

۱. شاگردان مکتب ائمه (ع)، محمدعلی عالمی، علمیه، قم، چاپ اول، ۱۳۷۱ ش، ج ۳، ص ۳۶ - ۳۷؛ پیکار صفین، منقری، ص ۲۵۷ و ۳۸۹.

هزار رزمنده پیاده آماده فرمانبرداری از او بودند. هانی رسول اکرم ﷺ را درک کرده بود. او در عصر حضرت علی ﷺ از خرمن معارف و مکارم امیر مؤمنان ﷺ خوشه‌ها برچید و در هر سه نبرد جمل، صفین و نهروان، دلیرانه جنگید و زخمهایی بر او وارد شد.

هنگامی که مسلم بن عقیل بر وی وارد گردید، سنین کهولت را سپری می‌کرد. در همان حال که از سفیر امام حسین ﷺ پذیرایی می‌نمود، برای فراهم آوردن نیروها و سازماندهی آنها می‌کوشید و به بهانه بیماری به دیدار حاکم جدید یعنی عبید الله بن زیاد نرفت؛ زیرا یکی از رسمهای آن زمان، این بود که رؤسای قبایل باید با حکمران جدید رفت و آمدی داشته باشند.

ابن زیاد که از طریق جاسوس خود معقل به برنامه‌های هانی پی برده بود، او را فرا خواند و هانی را به دلیل راه دادن مسلم به خانه و همکاری با مخالفان اموی مورد عتاب و خطاب شدید و توأم با هتاک قرار داد. آن‌گاه با عصایی بر سر و صورتش زد به حدی که بینی وی شکست و خون بر پیراهنش جاری گردید.

و کوفه را تحت فشار ابن زیاد در مدتی کوتاه پیموده بود، در کوفه، بیمار و بستری شد. ابن زیاد، وقتی این خبر را شنید، در ظاهر به قصد عیادت از شریک بن اعور و در واقع برای به دست آوردن اطلاعاتی درباره قیام کوفه به خانه‌های بن عروه رفت، در حالی که نمی‌دانست مسلم بن عقیل هم در این منزل به سر می‌برد. شریک به مسلم پیشنهاد کرد: حال که این فاجر می‌خواهد اینجا بیاید، او را به قتل برسان، سپس بدون مشکلی، شهر را تصرف می‌کنیم و آن را در اختیار می‌گیریم و اگر من از بیماری رهایی یافتم، شهر بصره را در اختیار می‌گذارم؛ اما مسلم، ترور ابن زیاد را روا ندانست.^۱

۵. هانی بن عروه:

هانی، انسانی بزرگوار و مؤمن از قبیله مراد بود و از چهره‌های سرشناس کوفه و قاریان قرآن به شمار می‌رفت و در شهر برایش منزلتی رفیع قائل بودند. وی سرپرستی قبیله‌اش را بر عهده داشت و پیوسته چهار هزار مرد زره‌پوش و هشت

۱. شاگردان مکتب ائمه ﷺ، محمدعلی عالمی، ج ۲، ص ۳۴۱ - ۳۴۳؛ زندگانی سفیر حسین ﷺ مسلم بن عقیل، محمدعلی عابدین، ترجمه سید حسن اسلامی، دفتر انتشارات اسلامی، قم، چاپ اول، ۱۳۷۲ ش، ص ۱۷۰ - ۱۷۳.

تیری که بر چشم چپش اصابت کرد، این رزمنده را از ادامه کارزار ناتوان ساخت؛ اما او فردی نبود که با از دست دادن یک چشم، از یاری امام خود، دست بردارد؛ از این رو در جنگ صفین، لباس رزم پوشید و با صلابتی قابل تحسین به امویان یورش برد و تعدادی از قوای معاویه را معدوم و مصدوم نمود. در این نبرد نیز چشم راست خویش را از دست داد.

عبد الله عقیف در کوفه، زندگی می کرد و برایش بسیار سخت بود که نمی تواند به یاری امام حسین علیه السلام در دشت نینوا بشتابد؛ زیرا از نعمت دو چشم محروم بود. برای او قابل تحمل نبود که ابن زیاد، جوّ ترور و وحشت را در کوفه حاکم نماید، نفسها را در سینه ها محبوس و حلقوم هر فریادگری را ببرد. بعد از خاتمه حماسه عاشورا و به شهادت رسانیدن امام حسین علیه السلام و یارانش، ابن زیاد مردم را در مسجد کوفه فرا خواند تا به تصور باطل خویش برای مردم از پیروزیهای امویان در نبرد عاشورا سخن گوید.

او بر منبر رفت و گفت: خدا از یزید و یارانش، حمایت کرد و بر باطل پیروز نمود و دروغگو را کشت. در این حال،

هانی با آنکه نود سالگی را سپری می کرد، در مقابل آن ضربات مقاومت کرد و حتی به سوی یکی از افراد مسلح هجوم برد و شمشیرش را گرفت و به سوی ابن زیاد حمله کرد. سرانجام نگهبانان موفق شدند هانی را دوباره دستگیر کنند. او چند روز بعد به دستور فرزند ابن زیاد به شهادت رسید.

وقتی امام حسین علیه السلام در منزلگاه ثعلبیه، خبر شهادت مسلم و هانی را دریافت کرد و دانست که این دو شهید را در کوچه های کوفه بر روی زمین می کشیده اند، آیه استرجاع را بر زبان جاری کرد و از خداوند خواست، رحمت خویش را مشمول آنان بنماید.^۱

۶. عبد الله عقیف از دی:

او در زهد و تقوا اسوه ای ناب به شمار می رفت و با ارادت وافر که به حضرت علی علیه السلام داشت، در رکاب آن حضرت در نبرد جمل شرکت کرد و حماسه های باشکوهی آفرید. سرانجام

۱. سفیر الحسین علیه السلام مسلم بن عقیل، عبدالواحد احمد مظفر، آل الیبت للطباعه والنشر، نجف، ۱۳۸۸ ق، ص ۷۶، ۷۸ و ۱۳۳؛ الاخبار الطوال، ابوحنیفه دینوری، انتشارات آفتاب، تهران، بی تا، ص ۲۳۵؛ مروج الذهب، مسعودی، ترجمه سید احمد فهری، نشر جهان، تهران، بی تا، ج ۲، ص ۸۹؛ تحفة الاحباب، ص ۵۵۵ - ۵۵۶.

که از قوهٔ بینایی محروم هستم و گرنه با شمشیری آخته، تو را به هلاکت می‌رسانیدم.

ابن‌زیاد با تشویش شدید گفت: این مرد را دستگیر کنید! مأموران خواستند به سویش حمله کنند که افرادی از قبیله ازد به کمکش شتافتند و او را از چنگال این جانیان نجات دادند. عبد الله به منزل رفت. محمد اشعث که در رذالت و پستی مشهور بود، با نیرنگ موفق شد یاران عبد الله را از گردش پراکنده سازد و او را در خانه‌اش محاصر کند. عبد الله، با وجود نابینایی، با راهنمایی دخترش، با شمشیر به دفاع از خود پرداخت و خودش با آن قوا جنگید تا آنکه از تاب و توان افتاد. سرانجام او را دستگیر و به سوی قصر ابن‌زیاد بردند. فرزند زیاد دستور داد، آن صحابی با اخلاص را گردن بزنند!^۱

ستارگانی در منظومه عاشورا

فداکاری و حماسه‌آفرینیهای شگفت امام حسین (علیه السلام) و یارانش در کربلا به لحاظ جنبه‌های فکری، اعتقادی و اجتماعی،

عبد الله عفیف که ملازم مسجد کوفه بود، اجازه نداد ابن‌زیاد به یاوه‌گوییهای خود ادامه دهد و این‌گونه به افشای او و امویان پرداخت:

ای فرزند مرجانه! دروغگو و فرزند دروغگو، تو و پدرت می‌باشید. دروغگوی دیگر، یزید پلید است که به تو قدرت و امارت داد. اولاد رسول الله (صلی الله علیه و آله) را می‌کشی و بر فراز منبر راستگویان می‌نشینی و از این یاوه‌ها بر زبان می‌آوری!

برای حاکم ستمگر و شرور کوفه بسیار باعث شگفتی بود که با وجود خفقان و فضای رعب‌انگیز، کسی شهادت آن را داشته باشد تا فریاد اعتراض خود را بلند کند و این‌گونه وی را رسوا سازد؛ از این رو با نگرانی و وحشت پرسید: این مرد، که بود؟ همه فکر می‌کردند عبد الله می‌ترسد و مخفی می‌شود؛ اما او با فریادی با صلابت‌تر از گذشته گفت:

من آن‌گوینده هستم. پاکان و نیکان را می‌کشی و ادعای مسلمانی می‌کنی؟ وای از بی‌پناهی دین! مهاجرین و انصار کجایند تا از تو و یزید ملعون انتقام گیرند؟ من فرزند عفیف هستم که دو چشم خود را در جنگهای جمل و صفین در دفاع از مولایم علی (علیه السلام) از دست داده‌ام. افسوس

۱. منتهی الآمال، شیخ عباس قمی، تصحیح سید هاشم رسول محلاتی، هجرت، قم، چاپ سیزدهم، ۱۳۷۸ ش، ج ۱، ص ۱۰۰-۱۱۵؛ اسوه‌های عاشورا، محمدعلی قطب، ترجمه محمود افتخارزاده، انجام کتاب، تهران، ۱۳۶۴ ش، ص ۲۷۵-۲۹۶.

درخشان و بی‌همتا است و به همین دلیل و نیز از جهت اخلاص، صفا و شوق ملکوتی آن عزیزان، گذر زمان نه تنها چیزی از طراوت و صلابت آن کم نکرده، بلکه پس از گذشت قرون و اعصار، این مشعل، افروخته‌تر و درخشان‌تر و پیامش تازه‌تر و انگیزه‌های صادقانه‌اش روشن‌تر و جذاب‌تر می‌شود.

این شعله الهی و قیام‌خدایی از نخستین لحظه‌ها به طور جدی مورد توجه و تعمق قرار گرفت که مبارزان و معترضان به استکبار و ستم برای برانداختن رژیم‌های طغیانگر، آن را سرمشق قرار داده‌اند. خروش خونین ایثارگران نینوا که از ایمانی راسخ و عقیده‌ای استوار سرچشمه می‌گرفت، نه تنها خاک پاک کربلا را گلگون ساخت، بلکه از این چشمه مقدس، جویبارهایی به سوی دشتهای تشنه فضیلت در اقصی نقاط جهان جاری گردید و به مردمان سرزمینهای گوناگون؛ حقیقت‌جویی، عدالت‌محوری و آزادگی را نوید داد.

آشنایی با زندگی یاران امام حسین (علیه السلام) می‌تواند معارف خوانندگان را درباره رزم‌آوری، سلحشوری و جانبازی این بزرگان در رکاب آن حضرت، ارتقا

دهد و میزان بصیرت، بیداری و وفاداری حضرت و یارانش را برای علاقه‌مندان روشن نماید. در ذیل به زندگی عزیزانی اشاره می‌گردد که در سرزمین طف به افتخار جانبازی نایل گردیده‌اند؛ البته برخی اگر چه در مراحل از نبرد، این قله را پیموده‌اند؛ اما در ادامه نبرد با پوشیدن جامه شهادت در بزم قدسیان و عرشیان شرکت کرده‌اند.

۱. عباس بن علی (علیه السلام):

او فرزند ام‌البینین، سقای تشنه‌کامان، قمر بنی‌هاشم و علمدار عاشورا به صدق، اخلاص، راستی، شجاعت و شهامت موصوف و معروف است. جوانمردی که در حمایت از حق و صیانت امامت مضایقه نکرد و با آنکه از جانب شمر و فرزند زیاد برایش امان‌نامه‌ای آمد، آن را نپذیرفت و بلکه فرستادگان آنان را راه‌داد و از خود براند.

عباس (علیه السلام) گذشته از فضیلت معنوی و اخلاقی، در میدان رزم نیز صلابت فوق‌العاده‌ای داشت و تمام توان رزمی خود را در راه هدفی پاک و مقدس، مبذول و ایثار کرد. ایشان به موازات چنین صلابتی از عاطفه‌ای ژرف برخوردار بود و به همین دلیل، نتوانست تشنگی کودکان کربلا را

دلباختگی داشت که از تمام افراد بنی‌هاشم سریع‌تر جلو رفت و برای نبرد با امویان، برهنگان سبقت گرفت و به لشکر ستم یورش برد و عده‌ای از آنان را به هلاکت رسانید.

شهامت و رزم دلیرانه‌اش در سپاه خصم هراس افکند؛ اما گرمای شدید، تشنگی بسیار و کثرت جراحات و زخمهای تیر و شمشیر و نیزه، او را از ادامه نبرد بازداشت؛ پس به سوی پدر بازگشت و آب خواست. امام فرمود: «فرزندم! به همین زودی جدم رسول اکرم ﷺ را ملاقات خواهی کرد و آن حضرت، شربتی به تو بنوشاند که هرگز تشنه نگردی.»

علی اکبر با وجود زخمهای بسیار بار دیگر به میدان رفت و خویشتن را به صف دشمن افکند و از چپ و راست، آن هموارکنندگان طریق ستم را به خاک ذلت نشانید و در نبردهای روبه‌رو و رزمهای متداول کسی جرأت نداشت به او ضربه‌ای کاری بزند و تنها نیرنگ و رفتار روباه‌صفتانه متقذ بن مرّه عبدی مؤثر واقع شد. او در گوشه‌ای کمین گرفت و شمشیری بر فرق سرش فرود آورد که علی اکبر را از ادامه نبرد باز داشت. هر

تحمل کند؛ پس صفوف دشمن را شکافت و خود را به شریعه فرات و نهر علقمه رسانید و با آنکه خود سخت تشنه بود، آب نخورد و مشک را پر از آب کرد و به راه افتاد. لشکریان وی را محاصره و تیراندازی را آغاز کردند. عباس رضی الله عنه به تنهایی حملات آنان را دفع می‌کرد. دشمنان ناجوانمردانه، دو دست او را از بدن قطع کردند، تیر بر چشمانش نشست و در ادامه حکیم بن طفیل که پشت درختی کمین کرده بود، جلو آمد و عمودی آهنین بر تارک مبارکش فرود آورد و این قهرمان نینوا را به شهادت رسانید.^۱

۲. علی اکبر:

وی فرزند امام حسین رضی الله عنه است که مادرش لیلی دختر ابی مرّه بن عروه بن مسعود ثقفی بود. این جوان هاشمی در اندام، خلق و گفتار به رسول اکرم صلی الله علیه و آله شباهت داشت و این فضیلت برای اثبات منزلت و الایش کفایت می‌کند. او که در کمالات معنوی و صوری، شهره آفاق بود، آن‌چنان نسبت به پدرش و امام عصرش

۱. سفینه البحار، ج ۲، ص ۱۵۵؛ مقاتل الطالیین، ص ۵۵؛ اعلام الوری، طبری، دارالکتب الاسلامیه، تهران، الطبعة الثالثة، بی تا، ص ۲۴۸.

کس به او می‌رسید، ضربه‌ای به این جوان هاشمی فرود می‌آورد و بدنش از دم شمشیرها پاره‌پاره شد.^۱

۳. حسن مثنی:

او فرزند امام مجتبی (علیه السلام) است که مورخان و محدثان از وی به عنوان سید جلیل القدر، فاضل و اهل ورع سخن گفته‌اند و افزوده‌اند او متولی صدقات امیر مؤمنان (علیه السلام) بود. او شباهت زیادی به حضرت محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله) داشت. مادرش خوله دختر منظور بن زبان فزاری است که قبلاً در نکاح محمد بن طلحه بود. امام حسن (علیه السلام) پس از کشته شدن شوهرش در جنگ جمل، با او ازدواج کرد.

حسن مثنی پس از طی دوران کودکی و نوجوانی و در فصل جوانی با دختر عموی خود فاطمه فرزند امام حسین (علیه السلام) ازدواج کرد. او در کربلا و در رکاب عمویش با دشمنانش به نبرد پرداخت و بر اثر جراحات وارده، بی‌هوش گردید و نقش بر زمین شد. چون آتش

جنگ خاتمه یافت، حسن مثنی هنوز رمقی در تن داشت؛ سپاهیان عمر سعد خواستند سر از بدنش جدا کنند که بنا به درخواست یکی از خویشاوندانش به نام اسماء بن خارجه فزاری از کشتن او صرف نظر کردند. اسماء، او را در کوفه به خانه خود برد و تحت مداوایش قرار داد تا بهبودی خود را به دست آورد و روانه مدینه گردید.

حسن مثنی در ۹۷ هجری و در ۵۳ سالگی به دست مأموران سلیمان بن عبد الملک مروان، مسموم و به شهادت رسید؛ زیرا عبد الرحمن فرزند اشعث که علیه امویان و مروانیان قیام کرده بود، با حسن مثنی بیعت کرد و با کشته شدن عبد الرحمن، حسن متواری گردید و با روی کار آمدن سلیمان به نحو مذکور مسموم گردید. همسرش فاطمه بر سر مزارش در بقیع خیمه‌ای افراشت و در آن، روزها را به روزه و شبها را به عبادت پرداخت که این برنامه، یک سال طول کشید. سادات طباطبا از نسل حسن مثنی می‌باشند.^۲

۱. المقرم، سید عبدالرزاق، شریف الرضی، قم، الطبعة الاولى، ۱۴۱۳ ق، ص ۱۰۰ - ۱۱۵؛ شرح الاخبار، قاضی نعمان بن محمد، تحقیق سید محمدحسین حلالی، مطبعة سید الشهداء (علیه السلام)، ۱۴۴۰ ق، ص ۱۳ - ۱۶.

۲. عمدة الطالب، ابن عنبه، انصاریان، قم، ۱۴۱۷ ق، ص ۹۸؛ الارشاد، شیخ مفید، تحقیق موسسه آل البيت (علیهم السلام)، المؤتمر العالمی لأئمة الشیخ المفید، قم، الطبعة الاولى، ۱۴۱۳ ق، ج ۲، ص ۲۶ - ۲۳.

۴. عبد الله بن عمیر:

ابو وهب عبد الله فرزند عمیر کلبی علیمی به جوانمردی، رشادت و دلیری معروف است. او شیفته نبرد با مشرکان، کفار و ستمگران بود و در بئر الجعد کوفه می‌زیست. روزی مشاهده کرد عده‌ای دسته‌دسته برای جنگیدن با امام حسین (علیه السلام) آماده می‌شوند. با خودش گفت: من برای به‌هلاکت‌رسانیدن اهل شرک و نفاق مهیایم و تصور می‌کنم نبرد با این اهریمنان که برای کشتن فرزند رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) به کربلا می‌روند، در پیشگاه خداوند کمتر از جنگ با کفار و اهل شرک نباشد. او بی‌درنگ، وارد خانه شد و این موضوع را با همسر خود مطرح کرد. عیالش پاسخ داد: راه درستی برگزیده‌ای. خدا به تو جزای خیر بدهد. به کربلا برو، من هم با تو می‌آیم. ابو وهب، شبانه از کوفه بیرون آمد، شب هشتم محرم به نینوا رسید و به اصحاب امام حسین (علیه السلام) پیوست. همسرش نیز با بانوان هاشمی همراه شد.

عاشورا فرا می‌رسد. وقتی امام، عبدالله را با قامتی بلند، بازوهای توانا و شانه‌ای فراخ می‌بیند، با لبخندی توأم با مهربانی و ملاطفت به وی اجازه نبرد می‌دهد و او همچون صاعقه به میدان

روانه می‌شود و به قلب دشمن یورش می‌برد. همسرش، شوهر خویش را به نبرد تشویق می‌کند و نظاره‌گر رزم او می‌شود. ناگهان در گرماگرم جنگ، شمشیری انگشتان یک دست عبدالله را قطع می‌کند و خون از آن فوران می‌کند. عبد الله با وجود جراحت چون جانبازی سرافراز با دستان مجروح و چهره‌ای برافروخته از شراره اشتیاق به ساحت مقدس امام حسین (علیه السلام) عده‌ای از پلیدان اموی را به هلاکت می‌رساند، شادمان است که می‌تواند به سوی آفتاب امامت، چشم بگشاید. دوباره به صحنه نبرد باز می‌گردد و چون دست راستش به پرواز در می‌آید، دست چپش با تیغ فردی نابکار از پیکر جدا می‌شود. دشمن با توجه به اینکه این مرد مجروح، حدود چهل نفر سواره و پیاده را بر خاک ذلت افکنده است، دست بر نمی‌دارد؛ شمشیری ساق پایش را قطع می‌نماید و بدین سان، پیکری بی‌دست و پا آرام بر روی زمین قرار می‌گیرد. متأسفانه برخی منابع، ماجرای شهادت همسر وهب بن عبد الله را به عیال عبد الله بن عمیر نسبت داده‌اند که این اشتباهی آشکار

است.^۱

۵. ابو موسی موقع بن ثمامه

صیداوی کوفی:

وی در طبقه تابعین و از یاران امیر المؤمنین علیه السلام است که در کوفه زندگی می کرد و وقتی شنید امویان در کربلا برای کشتن امام حسین علیه السلام صف آرای کرده اند، به آن حضرت پیوست. چون تیرهایش به پایان رسید، دو زانو بر زمین نشست و تیر دشمنان را با دست و سینه زره پوش خویش رد می کرد. جراحتی بسیار برداشت و بی هوش گردید. بنی اسد که با او خویشاوند بودند، وی را مخفیانه از میدان بیرون آوردند و در معالجه اش کوشیدند. ابن زیاد او را دستگیر کرد و فرمان قتلش را صادر نمود؛ اما با وساطت عشیره اش از کشته شدن رهایی یافت؛ ولی ابن زیاد او را به یکی از مناطق بحرین تبعید کرد. وی بر اثر شرایط سخت و زخمهایی که داشت و نیز بیماریهای دیگر چند ماه بعد درگذشت.^۲

۶. اسلم بن کثیر ازدی:

وی برده و از نژاد ترک بود. امام حسین علیه السلام او را خرید و به امام زین العابدین علیه السلام بخشید. اسلم به امور مالی امام چهارم علیه السلام رسیدگی می کرد و بعضی از کارهای امام سوم علیه السلام را انجام می داد. اسلم، هنگام هجرت امام از حجاز به کربلا ملازم حضرت بود، روز عاشورا رخصت جنگ خواست و حسین بن علی علیه السلام به وی اجازه فرمود. وی در آستانه میدان نبرد، رجز خواند و پای بر زمین کوبید و شیدا و سبکبال به قلب دشمن زد. سپس او هفتاد نفر را به هلاکت رسانید و گروهی را مجروح کرد. خود نیز جراحتهای بسیاری برداشت.

وی با همان حال، به جانب مولای خود شتافت و بر کنار خیمه امام سجاد علیه السلام زانو بر خاک نهاد. اندام غرق در خونس گواه صداقت و جانبازی اش بود. اسلم با آنکه پیکری خونین و مجروح داشت و به افتخار جان نثاری رسیده بود، کوشید با همین حال به میدان رزم بازگردد. این بار به قدری جنگید که بر زمین افتاد و در خون خویش غوطه ور شد. امام حسین علیه السلام

۱. اسوه های عاشورا، ص ۲۶۰ - ۲۵۶؛ شکسته بالان عاشق، ص ۷۷ - ۸۰؛ یاران پایدار امام حسین علیه السلام، محمد هادی امینی، سعید، تهران، چاپ اول، ۱۳۶۰ ش، ص ۱۰۶ - ۱۰۷.

۲. تنقیح المقال، عبدالله مامقانی، انتشارات جهان، تهران، بی تا، ج ۳، ص ۲۶۰؛ ابصار العین، محمد بن طاهر

سماوی، مرکز الدراسات الاسلامیه، قم، ۱۴۱۹ ق، ص ۶۸.

ورقاء جهنی به شهادت رسید.^۲

۸. طرمّاح بن عدی:

طرمّاح از قبیله کندی که مردی خردمند، مؤمن و شجاع بوده است. گفتگویش با معاویه در دفاع از خاندان عترت علیهم السلام معروف و مشهور است. طرمّاح برای خرید خرما به کوفه آمده بود؛ ولی وقتی خبر قیام امام حسین علیه السلام را شنید، از خرید آن منصرف شد و به یاران حضرت پیوست. وی در میدان رزم با امویان شقاوت پیشه دلیرانه جنگید تا آنکه زخمها خورد و در میان کشته شدگان افتاد و توفیق شهادت به دست نیاورد. افراد قبیله اش پیکر مجروحش را به سوی طایفه خود انتقال دادند و برای درمان زخمها و بهبودی او تلاش کردند.

مؤلف علمای معاصرین گفته است طرمّاح فرزند عدی بن حاتم بوده است که صحت ندارد؛ زیرا پسرهای عدی در نبرد صفین کشته شدند. شیخ طبرسی، شیخ بهایی و محدث قمی او را برادر محمد بن عدی معرفی کرده اند.^۳

بر بالینش آمد. هنوز رمقی و نفسی در اسلم باقی بود؛ امام وی را به آغوش گرفت، صورت مبارک را به صورتش نهاد. آن مرد حماسه ساز، دیده بگشود، تبسمی کرد و گفت: چه منزلتی بالاتر از اینکه فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله مرا نوازش کند؟ آن گاه جان به جان آفرین تسلیم کرد.^۱

۷. سوید بن عمرو خنعمی:

سوید، انسانی دلاور، شریف، اهل عبادت و با تجربه در میدان نبرد بود. او از یاران امام حسین علیه السلام به شمار می رود. در روز عاشورا به عرصه نبرد قدم نهاد و به دشمن تاخت و چون شیری غرش کنان جنگید. ضمن رزم جراحات زیادی بر بدنش وارد شد و در نتیجه، از توان افتاد. سوید در میان کشته ها بر زمین قرار گرفته بود. نیروهای دشمن تصور کردند او به قتل رسیده است. وقتی امام حسین علیه السلام به شهادت رسید، سوید با چاقویی که پنهان کرده بود، به خصم یورش بُرد و مدتی با آن جراحاتی که داشت، جنگید تا آنکه به دست عروق بن بکار تغلبی و زیاد بن

۲. مناقب آل ابی طالب، محلاتی، علامه، قم، بی تا، ج ۴، ص ۱۰۲؛ ص ۱۱۲؛ ابصار العین، محمد بن طاهر سماوی، مرکز الدراسات، الاسلامیه، قم، ۱۴۱۹ ق، ص ۱۶۹ - ۱۷۰.

۳. اللهوف علی قتلی الطفوف، سید بن طاووس،

۱. نسخ التواریخ، محمدتقی سپهر، اسلامیه، تهران، ۱۳۵۲ ش، ج ۲، ص ۲۸۲؛ منتهی الآمال، ج ۱، ص ۶۸۶ و چهره ها در حماسه کربلا، محمدباقر پورامینی، بوستان کتاب، قم، چاپ اول، ص ۱۷۸ - ۱۷۹.

۹. حنظلة بن اسعد همدانی:

سرآمد شیعیان، سخنور، شیردل و کهنه‌سواری که از قاریان قرآن به شمار می‌رود. او در کربلا نامه‌رسان امام حسین (علیه السلام) بود. روز عاشورا که یاران امام به خون خویش آغشته شدند، جلوی حضرت ایستاد و شمشیرها، نیزه‌ها و تیرها را با سینه و سر خویش رد می‌کرد تا مبادا به آن وجود مبارک آسیبی برسد. زخمهای زیادی در این ماجرا بر حنظله وارد شد و به افتخار جانبازی نایل آمد؛ ولی به این میزان فداکاری اکتفا نکرد و اجازه نبرد خواست، سپاه کوفه را موعظه کرد و آنان را به یاری اهل بیت طهارت (علیهم السلام) فرا خواند. آن‌گاه به سوی کوفیان خائن و بی‌وفا یورش برد و عده‌ای از آنان را زخمی کرد و یا به هلاکت رسانید و سرانجام به درجه والای شهادت نایل گردید.^۱

۱۰. عمرو بن عبد الله جندعی:

وی در کربلا به امام حسین (علیه السلام)

پیوست و در روز عاشورا در رکاب آن حضرت به صف اشقیا یورش بُرد. بر اثر ضربه‌ای که به سرش خورد، به‌شدت مجروح گردید و بر زمین افتاد. خویشاوندانش وی را از صحنه نبرد بیرون آوردند. عمرو بر اثر این زخم عمیق و شدید در خانه خود بستری گردید و بعد از یک سال درگذشت. در زیارت ناحیه مقدسه بر این مجروح کربلا سلام داده شده است.^۲

۱۱. مسلم بن کثیر ازدی:

مسلم بن کثیر معروف به اعرج کوفی، رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) را درک کرد و از یاران حضرت علی (علیه السلام) بود. او در نبرد جمل شجاعانه جنگید و سرانجام بر اثر تیری که به پایش اصابت کرد تا پایان عمر می‌لنگید. وی بعد از ورود امام حسین (علیه السلام) به کربلا، از کوفه حرکت کرد و با وجود معلولیت و مشکل در پا به امام پیوست و در اولین حمله به شهادت رسید. در زیارت ناحیه مقدسه به نام اسلم بن کثیر و در زیارت رجبیه به نام سلیمان بن کثیر از

ترجمه سید احمد فهری، جهان، تهران، بی‌تا، تحفة الاحباب، ص ۲۲۶ و ۲۲۷؛ اصحاب امام حسین (علیه السلام)، سید اصغر ناظم‌زاده قمی، بوستان کتاب، قم، چاپ سوم، ۱۳۹۰ ق، ص ۴۷۶ - ۴۷۷.

۱. اعلام الوری، ص ۴۴۶؛ جامع الرواة، محمد اردبیلی، انتشارات جهان، تهران، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۸۷؛ ابصار العین، ص ۷۷.

۲. ابصار العین، ص ۱۳۶؛ بحار الانوار، محمدباقر مجلسی، داراحیاء التراث العربی، بیروت، الطبعة الثالثة، ۱۴۰۳ ق، ج ۱۰۱، ص ۲۷۳.

شدت جراحات از دنیا رفت.

به روایت دیگری، نافع بر اثر آن زخم بستری شد و اسیر گردید و او را نزد عبید الله بن زیاد بردند و در کوفه، شمر بن ذی الجوشن او را گردن زد. برخی مورخان تصور کرده‌اند نافع بن هلال و هلال بن نافع دو نفرند و این اشتباه را مؤلف ناسخ التواریخ مرتکب گردیده است.^۲

در برخی منابع آمده است نافع، تیرهای مسموم داشت که نام خود را بر فاق آنها نوشته بود. او پیوسته با آن تیرها جنگید تا تمام شد. آن‌گاه دست به شمشیر بُرد و به روایتی، هفتاد نفر را به قتل رسانید یا مجروح ساخت. سرانجام لشکر بر روی حمله بردند و بازوهایش را شکسته و ایشان را اسیر نمودند و نزد عمر سعد بُردند؛ در حالی که خون بر محاسنش جاری بود. شمر سر از تش جدا کرد.^۳

او یاد شده که مقصود همان مسلم است.^۱

۱۲. نافع بن هلال جبلی:

نافع از طایفه مذحج و قبیله مراد که حافظ قرآن و حدیث بوده و فضل و کمالش در منابع تاریخی و رجالی ستوده شده است. رشادهای او در رکاب امیر مؤمنان (علیه السلام) معروف و مشهور است. نافع در منزل عذیب الهجانات به امام حسین (علیه السلام) پیوست و هنگامی که حر بن یزید نسبت به امام سخت‌گیری و شدت نشان داد، بعد از خطبه امام، سخنان با ارزشی بیان نمود. او همراه بیست نفر به رهبری حضرت ابو الفضل (علیه السلام) روانه شریعه فرات گردید تا برای کودکان و اهل حرم امام حسین (علیه السلام) آب بیاورد. وقتی سپاه کوفه از بردن آب جلوگیری کردند، نافع دستور داد افراد همراه، مشکها را پر از آب کنند و خودش همراه حضرت ابوالفضل (علیه السلام) با مهاجمان به نبرد پرداخت و دشمن را به عقب‌نشینی وادار کرد و اصحاب، آب را به خیمه‌ها رسانیدند. نافع در آن هنگام، زخم عمیقی برداشته بود که او گمان کرد سطحی است و اهمیت نداد؛ ولی وخیم‌تر شد و بر اثر

۲. جلاء العیون، علامه مجلسی، ج ۲، ص ۱۸۶؛ ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۲۷۹.

۳. آیین‌داران آفتاب، محمدرضا سنگری، سازمان تبلیغات اسلامی، تهران، چاپ اول، ۱۴۱۹ق، ج ۲، ص ۷۴۰-۷۴۱.

۱. یاران پایدار حسین (علیه السلام)، ص ۶۶؛ اصحاب امام حسین (علیه السلام)، ص ۵۷۸؛ چهره‌ها در حماسه کربلا، ص ۲۱۲.